



آیا «لاتسرفوا» را در زندگی به کار بسته‌ایم؟

اسراف می‌کنیم و می‌گوییم خب پولش را می‌دهیم!

■ **مرضیه بامیری**

اجازه بدهید با یک سوؤال ساده شروع کنم. تعریف شما از صرفه‌جویی چیست؟ یا نه، بهتر است بگویم از صرفه‌جویی چه می‌دانید؟ تا حالا اسمش را شنیده‌اید؟ پرسش اول و دوم را نمی‌دانم اما در مورد سوم شک ندارم که همه شنیده‌اید. همان سال‌های اول مدرسه در کتاب‌ها آیه‌اش را خوانده‌ایم ولی آیا معنای لاتسرفوا را در زندگی به کار بسته‌ایم؟ بارها چشممان به عکس‌نوشته روی دیوارهای شهر افتاده است. فرقی نمی‌کند روی دیوار اداره‌های برق صرفه‌جویی اجباری و در مصرف قطره قطره آب، شرکت گاز هم که از اول شروع فصل سرما شروع می‌کند به هشدار و برای مصرف بهینه

و به اندازه گاز شهری، بعد هم جریمه بر مصرف‌ها و تصاعدی بالا رفتن، مبلغ صورتحساب و در نهایت اقدام برای صرفه‌جویی اجباری. اصلاً صرفه‌جویی یعنی کم مصرف کردن برای فرار از گریمه و جلوگیری از پرداخت هزینه بیشتر. این تصور خیلی از هموطنان است. فکر می‌کنند وقتی چیزی کم می‌شود یا با بحران جدی روبه‌روست و برایش جریمه مصرف می‌گذارند یعنی عمق فاجعه، اصلاً عادت داریم تا چیزی را از دست ندهیم و در وضعیت بحرانی قرار نگرفته‌ایم، آ آینده‌نگر نباشیم و خودخواهانه رفتار کنیم.

■ **آب را اول می‌کنیم و می‌گوییم «پولش را می‌دهیم!»**

در حیاط و خیابان ماشین را می‌شوئیم و معتقدیم کارش خیلی دلچسبمان نیست، اگر یک نفر دلسوز هم به ما تذکر داد، احم به ابرو می‌آوریم و با قیافه حق به جانب پاسخ می‌دهیم که «پولش را می‌دهم». با یک نفر در ساختمان به بهانه وسواس، هر روز شلنگ به دست همه طبقات را می‌شوید و اگر اعتراض کنی که با «تی» هم می‌شود کل ساختمان را تمیز کرد، مجابت می‌کنند که تی کار سرعت آب را نمی‌کند و خاک‌ها تمیز نمی‌شود. خانه‌های آپارتمانی که پمپ دارند می‌فهمند چه می‌گویم. کافی است کنار پمپ بایستند و ساعت شروع تا پایان صدا را حساب کنند.

گاهی یک حمام تابستانه ساده تبدیل می‌شود به یک آب‌بازی یک ساعته. هر کس هم اعتراض کند می‌گوییم «پولش را می‌دهیم». یک ساعت موقع ظرف شستن آب باز می‌ماند و هنوز هم در این وضعیت بحرانی اصرار داریم در پارکینگ خانه فرش بشوئیم.

تا کمی باران می‌آید می‌رویم سراغ کشت غرقایی و تیشه می‌زنیم به ریشه قنات‌ها و منابع زیرزمینی. در حالی که می‌شود سراغ محصولاتی رفت که مناسب با آن شرایط آب و هوایی بوده و آب کمتری مصرف کند. محصولات پرثمر و کمی‌آبی که می‌تواند بارده اقتصادی خوبی ایجاد کند. مثل تولید پسته، زعفران، گل‌محمدی، پنبه و ...

■ **تاب و تحمل یک ساعت کم‌آبی را نداریم**

همه این مصرف‌های خودخواهانه نسل بعدی را دچار بحران بی‌آبی می‌کند. چیزی که ما

با غرور آن را هدم می‌دهیم می‌شود آرزوی نسل بعدی. این همه هم که کارشناسان و دانشمندان از بحران کم‌آبی بگویند، تا

یک سالی مانند امسال باران خوبی بیارد و

سبیل راه بیفتد می‌گوییم خدا را شکر سال‌های خوبی داریم و مشکل فحطی نیست. تا اینجا همه مسئولانه رفتار می‌کنیم اما وای به وقتی که به هر دلیل از جمله ترکیدن شاه‌لوله در چند متر بالاتر از خانه، آب محله قطع شود. آن‌وقت است که همه مثل شهروند مسئول و پیگیر گوش‌ی تلفن را برمی‌داریم و همه غره‌ایمان را سرر مسئول اداره آب می‌زنیم. آن وقت یک قطره آب می‌شود آرزو. تحمل هم که نداریم. کافی است بدانیم یا حدس بزئیم این بی‌بی چند ساعتی طول می‌کشد. آن‌وقت است که بطری‌های آب معدنی سوپرمارکت‌ها و حتی دکه‌های روزنامه‌فروشی نایاب می‌شود. نمی‌دانم ما که تحمل دو ساعت بی‌آبی نداریم چطور توقع داریم خودخواهی ما نسل بعدی را به خطر بیندازد! طبیعت و کشاورزی و... را دگرگون سازد!؟

■ **رکورددار مصرف و اسراف هستیم**
کاش فقط خودخواهی ما در مورد آب بود. کاش همه اسراف‌ها با پول قابل جبران بود. ما عادت کرده‌ایم به زیاد مصرف کردن. عادت خرید کردن انگار در خونمان است. هر قدر هم که تمرین می‌کنیم نمی‌توانیم اندازه نیازمان خرید کنیم. انگار قرار است در قطعی گیر کنیم. این عادت بد وقتی شدت می‌گیرد که با شایعه یا در واقعیت خبر برسد جنسی قرار است گران شود، آن وقت مثل مور و ملخ به مغازه‌ها می‌ریزیم و همه را جارو می‌کنیم. ما جیبمان را به واسطه طمع از ران خریدن خالی می‌کنیم و دلال‌ها کیفش را می‌کنند. بارها گفته‌اند مواد شوینده، روغن و بعضی کالاها گران می‌شود طوری

همه جنس‌ها یک‌روزه فروش می‌رود که اگر ارزان‌تر می‌شد این قدر مورد استقبال قرار نمی‌گرفت. جالب است بدانید ایران در بحث دورریز غذایی صاحب رکورد در جهان است. مهم‌ترین دورریز هم در مورد نان است. می‌گویند نان برکت خداست. به لحاظ اعتقادی هم که حساب کنیم توجه زیادی به نان شده و قرار دادن هیچ شیشی روی آن جایز نیست. نان قوت اصلی مردم است. برای تولید گندم مرغوب پسا واردات، هزینه‌های زیادی صرف می‌شود اما عادت‌های غلط هنوز تکرار می‌شود. هنوز پدر خانواده صبح زود و به طوس مداوم در صف می‌ایستد و به رسم دستاو و دلبازی را بیش از مصرف می‌خرد. نانی که شاید جوابگوی سه روز متوالی برای صبحانه باشد اما فردا دوباره عشق نان تازه، کلی نان خشک را در سبد ضایعات وارد می‌کند و این چرخه ضایعات هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود و کیسه نان خشکی‌هایی که هر روز در کوچه‌ها فریاد می‌زنند پرت می‌شود.

دورریز غذایی وقتی زیاد می‌شود که به رسم مهمان‌نوازی ایرانی، چند نوع غذا درست می‌کنیم. آن قدر زیاد که تا یک هفته بعدوریم آن را به خورد خانواده بدهیم. جیب هم اضافه‌اش را راهی سطل زباله کنیم. دورریز وقتی زیاد می‌شود که در رستوران‌ها بسیاری از بشقاب‌ها با کلی غذا به آشپزخانه برمی‌گردد و همان طوری راهی زباله‌دان می‌شود. آن قدر تعداد بشقاب‌ها زیاد و سرشان شلوع است که حتی وقت ندارند غذاها را به سگ و گربه بدهند. فکر کنید اگر همه آن مهمانی‌ها و گوشت‌های

مصرفی و استخوان و برنج و... به حیوانات و پرنده‌ها داده می‌شد...

در محل کار هم اسراف می‌کنیم. تمام وقت سرمان به اینترنت گرم است و سعی می‌کنیم همه کارهای شخصی مان را انجام دهیم چون به محض تعطیل شدن اداره یا شرکت باید از اینترنت شخصی استفاده کنیم.

وضعیت کاغذ هم که خیلی بفرج است. با وجود همه هشدارهای تخریب محیط زیست و تمام شدن درخت‌ها که منشأ اصلی تولید کاغذ هستند، هنوز فرهنگ استفاده درست را نهاده‌ینه نگرده‌ایم. هنوز عادت داریم در چهارراه انقلاب وقتی می‌رویم دسته‌های تراکت‌ها و بروشورهای تبلیغاتی را از دست افراد مختلف بگیریم. خیلی از این پخش‌کننده‌ها برای دریافت پورسانتی که در ازای هر کاغذ می‌گیرند و بنا بر احتیاجی که دارند همه آنها را در یک جای خلوت یا ساختمان خالی می‌ریزند. هنوز نمی‌توانم درک کنم این چه مدل تبلیغات است؟ یعنی کارفرما نمی‌داند که کاغذها دست مشتری‌های احتمالی نمی‌رسد؟ یعنی واقعا در دنیای تکنولوژی که همه چیز در دنیای اینترنت و با سرعت انجام می‌شود باید با چاپ پوستر و تراکت تبلیغات کرد؟

■ **کاش می‌شد طور دیگری رفتار کرد**

یعنی نمی‌شود به عنوان یک شهروند احساس مسئولیت کرد و به جای دو روز در میان بلیت کاغذی مترو خریدن، کارت دیجیتال تهیه کرد؟ یعنی نمی‌شود دستت از خودخواهی کشید و از دستگاه خودپرداز، در خواست رسیدی نکرد؟ خرجش یک دقیقه دیدن و به خاطر سپردن موجودی است. هر روز

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۹۸۴۷۱

د

ما عادت کرده‌ایم به زیاد مصرف کردن. عادت خرید کردن انگار در خونمان است. هر قدر هم که تمرین می‌کنیم نمی‌توانیم اندازه نیازمان خرید کنیم. انگار قرار است در قطعی گیر کنیم. این عادت بد وقتی شدت می‌گیرد که با شایعه یا در واقعیت خبر برسد جنسی قرار است گران شود، آن وقت مثل مور و ملخ به مغازه‌ها می‌ریزیم و همه را جارو می‌کنیم

سبک پس‌انداز



پس‌انداز کردن را به بچه‌ها یاد بدهیم

معجزه پول خرده‌های زیر خاکی

طبیعی است که چنین کودکی وقتی بزرگ شد تحمل بی‌پولی و شرایط سخت را ندارد و برای رسیدن به خواسته‌هایش دست به هر کاری می‌زند.

پس بیایید پس‌انداز کردن و مدیریت پول را به بچه‌ایمان بیاموزیم. این لطف بزرگی است که در حشاش می‌کنیم. کارت‌های اعتباربانک‌ایده خوبی است ولی بچه‌ها کم و زیاد شدن سرمایه‌شان را از نزدیک نمی‌بینند. بگذارید یاد بگیرند که اندک کمی که ارزش زیاد نداشتند. با خودش قرار پول خرده‌هایی که از نانوایی، خرید بلیت یا حتی بوفه مدرسه پس می‌گیرند می‌تواند یک روزی به کارشان بیاید.

بگذارید برایتان یک خاطره بگویم؛ از زنی که عادت به پس‌انداز داشت. او فرار گذاشته بود تمام پول خرده‌های خانه را پس‌انداز کند. پول‌های کمی که ارزش زیاد نداشتند. با خودش قرار گذاشته بود تا پول زیادی نشده دست به آنها نزند. این شده بود عادت هر روزش. تا اینکه روز موعود قرار رسید. قرار شده به سفر مشهد بروند اما پولشان کافی نبود. تازه خانه خریده بودند و پولشان برای سفر کم بود. زن سراغ اندوخته‌های سسکه‌اش رفت. آنها را در جعبه چوبی زیر چرخ خیاطی نگه می‌داشت. آنها را بیرون آورد و با اشتیاق تک‌تکشان را شمرد. فریادی از خوشحالی فریاد کشید و به همین بانک برد اما صبر و پس‌انداز همسرش نتیجه داد و این شد بهترین خاطره برای پس‌انداز کردن. خیلی از بانوان ایرانی از پس‌اندازایشان خاطرات خوب دارند. از همان قدیم که مرد خانه را درست مادر می‌داد تا به امور خانه و بچه‌ها برسد، کمی از آن را در سطل برنج و عدس قاسم می‌کردند. هر وقت اوضاع بحرانی بود یا بچه‌های خواستند از پدرشان پول بگیرند مادر این نعمت‌های پولشکی را که حکم زیر تنه داشت رو می‌کرد و گره کار باز می‌شد. هنوز هم زن‌ها از مردها اقتصادی‌ترند. کافی است خرید را دستشان بسپاری. اول مبلغی را قایم می‌کنند و سپس به خرید می‌روند.

فلک‌های پلاستیکی را یادتان هست؟ همه سوپرمارکت‌ها داشتند. پادش بخیر! در خانه هر کدام از ما یکی از آن فلک‌های جادویی بود. هر وقت پول توجیبی می‌گرفتم یا در ازای نمره‌های ۲۰ اسلا و امتحان‌های ثلث پولی دست‌مان می‌رسید آن را بی‌درنگ توی فلک می‌انداختم. چه لذت بزرگی بود وقتی تمرین و تعلیم می‌کردیم که پول، به دست آوردنش دشوار است اما نگه داشتن و درست خرج کردنش دشوارتر. آن روزها برای پس‌انداز‌های‌مان برنامه داشتیم. یکی دلش می‌خواست آخر سال دوچرخه بخرد. یکی عروسک و یکی... هر چه بود فلک‌ها هويت ما بود. از همان جا افکار اقتصادی ریز و درشت در سرمان شکل می‌گرفت. شکموهای مدرسه همه پولشان را خرج خوراکی‌های رنگارنگ می‌کردند و آنها که کمی عاقل‌تر بودند خریدشان را مدیریت می‌کردند، وقتی برای جشن عاطفه‌ها فلک‌های خودمان را به مدرسه می‌آوردیم و با شوق تحویل مدرسه می‌دادیم حس غرور عجیبی در وجودمان بود. حس اینکه ما هم می‌توانیم در خوشبختی و سرنوشت دیگران سهیم باشم. حسی که این روزها بچه‌ها کمتر دارند. مسئولیت اجتماعی فرزندشان هستند و بچه‌ها مجالی برای نشان دادن خودشان ندارند.

بچه‌های امروز قدر پول را نمی‌دانند چون آن‌قدر راحت و بی‌درد به دستشان می‌رسد که گذرش را نمی‌دانند.والدین فرزندسالار، وظیفه خودشان می‌دانند که شده از شکم خودشان بزنند پول بخرند. روزانه بچه را در کیفش بگذارند. می‌ترسند بچه‌ها در مقابل دوستانشان خورده شوند.باید پادشان بدهید که آن پول متعلق به آنهاست و می‌توانند برایش تصمیم بگیرند.گاهی بعضی در خواست‌های کوچکشان را به عهده خودشان بگذارید تا پس‌انداز کردن را یاد بگیرند. یاد بگیرند که برای رسیدن به خواسته‌هایشان هم تلاش لازم است و هم صبر.

خیلی از والدین الان می‌گویند ما برای بچه‌هایمان پس‌انداز کنار می‌گذاریم. فکر آتیش هستیم اما من می‌گویم کافی نیست وقتی پولی بی‌زحمت و دستشان بسپاری. اول مبلغی را قایم می‌کنند و منت در کیفش قرار بگیرد می‌شود. کمی وظیفه.

سبک برنامه‌ریزی

قدر نقد‌ترین دارایی‌مان را بدانیم

سه‌م برابر همه از طلای ۲۴ عیار زمان

از آن را در گوش‌شان دارند به جای آهنگ‌های رنگارنگ، کتاب صوتی درسی یا غیردرسی گوش کرد. در مطب و بانک... به جای انتظار کشیدن برای یک نفر است و هر کس هر چه بهترین شکل سپری کرد شاید یک عادت شخصی باشد اما نتیجه‌اش یک فرهنگ‌سازی اجتماعی است. وقتی جمعی کتابخوان و اهل فرهنگ در یک مکان عمومی کنار هم قرار بگیرند یادگیری کسی با کسی دعوانمی‌کند. وقتی همه درشان در کتاب باشد توهمین وفحاشی و تسخر نمی‌کنند. تازه بازار شایعه‌پرانی هم کساد می‌شود.همین یک مورد، خیلی از دردهای ما را کم می‌کند. خیلی از بلاهایی که سرمان می‌آید به دلیل حضور بیش از حد فضای مجازی در زندگی‌مان است. کپی‌پیست‌های اشتباه ما را به دردرس می‌اندازد و دانایی کاذب ایجاد می‌کند. همدگان همه چیز می‌دانند اما اگر بگوئیم یک بیت شعر بخوان نمی‌تواند یا نمی‌داند مال کدام شاعر است. اگر می‌خواهید حسرت روزهای رفته را نخورید، گوشی خودتان را مدیریت کنید. میزان حضورتان در فضای مجازی را کنترل کنید و برایش برنامه منخص بگذارید. باور کنید اطلاعات و مطالب جذاب صفحات اجتماعی تمام‌شدنی است و اگر خیلی خودتان را درگیرش کنید این شما هستید که زندگی‌تان را به فضای مجازی باخته‌اید. خطر حضور بیش از حد کودکان در فضای مجازی را جدی بگیرید. حالا وقت شکل گرفتن فرهنگ مدیریت است. وقت آن است که تصمیم بگیرد برای آرزوهایتان تلاش کنید یا سرتان را با توهمات اینترنت گرم کنید.

زمان را مدیریت کنید. وقت برای رسیدن به آرزوهایتان محدود است. از آن برای کشف لذت‌های بی‌شمار زندگی بهره‌مند شوید. قدر سرمایه جوانی را بدانید و گام‌های بزرگ بردارید.